

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۵، بخش ۱

پادشاهان ۱۹-۲۰، بخش ۱۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

امروز، ما به فصل‌های ۱۹ و ۲۰ نگاه می‌کنیم که من آنها را رحمت خدا نامیده‌ام.

بیا بیا با هم در شروع دعا کنیم.

پدر آسمانی عزیز، از تو سپاسگزاریم که، همانطور که آیین قدیمی می‌گوید، ویژگی تو همیشه رحمت است متشکرم. متشکرم که چنین خدایی هستی، همانطور که مزمورنویس می‌گوید، گناهان و خطاهای ما را به یاد نمی‌آوری، بلکه آنها را به اندازه شرق از غرب دور می‌کنی. متشکرم.

شکر که چنین خدایی هستی. و ای پدر، دعا می‌کنیم که به ما فیض عطا کنی تا رحمت تو را بپذیریم و با ایمان و توکل و اطاعت به آن پاسخ دهیم. ای پروردگار، به ما کمک کن تا در این رابطه‌ی متقابل که تو از ما می‌خواهی، بتوانیم زندگی تو را در این دنیا زیست کنیم.

از کلام شما متشکرم. از فرصتی که برای مطالعه آن در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم. و از روح القدس شما می‌خواهیم که حقیقت آن را در زندگی تک تک ما به کار گیرد. به نام شما دعا می‌کنیم.

یکی از چیزهای عجیبی که در این داستان می‌بینیم، فروپاشی تقریباً کامل الیاس است. او همانطور که در فصل ۱۸ گزارش شده است، پیروزی بسیار بسیار بزرگی داشته است.

و همانطور که در پایان جلسه قبل دیدیم، او قبلاً با ارابه اخاب، حدود ۲۰ مایل تا پایتخت تابستانی جزریل، دویده است. با این حال، با شروع فصل ۱۹، می‌بینیم که ایزابل خیلی تحت تأثیر قرار نگرفته است.

و او به نحوی به الیاس خبر می‌دهد که قصد کشتن او را دارد. او این خبر را به شکل سوگند یاد می‌کند: باشد که خدایان با من برخورد کنند، هرچند به شدت، اگر تا همین فردا، زندگی تو را مانند یکی از آن پیامبرانی که در دامنه کوه کرمل کشته شدند، نکنم.

شاید انتظار داشته باشیم که ایلیا بگوید، خدا از من محافظت خواهد کرد. من نگران تو نیستم، زن. اما در واقع، در آیه ۳ می‌خوانیم که او ترسید و برای نجات جان خود فرار کرد.

و او فقط به شهرستان بعدی فرار نکرد. همانطور که به نقشه نگاه می‌کنیم، می‌توانیم ببینیم که سامره اینجاست. او تمام راه را از میان اسرائیل، از میان یهودا تا بئرشیع دوید و سپس توقف کرد.

این یک مسیر طولانی است. دویدن از کوه کرمل تا جزریل مثل قدم زدن در پارک به نظر می‌رسد. و وقتی به آنجا رسید، به سفری یک روزه به بیابان رفت و خدمتکارش را پشت سر گذاشت.

او به بوته جارویی رسید، زیر آن نشست و دعا کرد که بمیرد. وای. اصلاً اینجا چه خبر است؟ به نظر من آنچه در حال رخ دادن است، یک واکنش است.

شاید همه ما که در خدمتگزاری مشارکت داشته‌ایم، بتوانیم این را کمی درک کنیم. او در اوج بوده است، اوجی عظیم. و در واقع، ما انسان‌ها قرار نیست همیشه در اوج زندگی کنیم.

و واکنشی آغاز شد. و از آن بالا، او سقوط کرد. به یک معنا، اتفاقی که افتاد این بود که ایزابل این موضوع را تشدید کرد.

،جالبه. من شخصاً می‌تونم در مورد این نوع تجربه تأمل کنم. یه زمانی تو زندگی، خیلی سفر می‌کردم، سخنرانی می‌کردم، تدریس می‌کردم.

و وقتی داشتم از فرودگاه لکسینگتون، کنتاکی، به خانه برمی‌گشتم، تقریباً می‌توانستم نقطه‌ای را در جاده ۶۸ که به سمت جنوب ویلمور می‌رفت، تشخیص دهم که ناگهان، همانطور که گفتم، تمام باد ماشین رفت. و من، بدون اینکه متوجه باشم، متوجه شدم که آدرنالین خونم بالا رفته بوده است. و حالا ما به زندگی عادی برگشته‌ایم.

فکر می‌کنم این اتفاقی بود که برای الیاس افتاد. و این اتفاقی است که می‌تواند برای هر یک از ما بیفتد. قرار نیست ما در اوج زندگی کنیم.

خدا را شکر که چنین هستند. اما اگر پس از اوج، تعادل برقرار شود و ما یک افت را تجربه کنیم، نباید تعجب کنیم.

،فکر می‌کنم در آن شرایط خیلی راحت می‌توانیم، باید بگویم، به خودمان سخت بگیریم. و بگویم، خدای من، مشکل من چیست؟ من داشتم یک اوج معنوی را تجربه می‌کردم و حالا در افسردگی هستم. خدای من

می‌خواهم بگویم که این حرف شیطان است. زندگی همین است. و اگر در اوج بوده‌ایم، اگر در حین جبران عقب‌ماندگی‌مان، افتی هم در پی داشته باشد، نباید تعجب کنیم.

اما در آن موقعیت، می‌بینیم که الیاس به اعماق، به درون زیاله‌دانی‌ها سقوط کرده است. و او، همانطور که «در نسخه بین‌المللی جدید آمده است، می‌گوید: «خداوند، دیگر بس است. جانم را بگیر»

.من از اجدادم بهتر نیستم. و او افتاد، زیر درخت دراز کشید و به خواب رفت. بله، بله، بیچاره من.

ما باید در نتیجه آن تجربه در کوه کرمل، یک بیداری ملی بزرگ می‌داشتیم. اما این اتفاق نیفتاده است. نه. تنها این، بلکه آنها سعی دارند مرا بکشند.

.پس بگذار بمیرم. بیا تماشا کنیم. حالا، به تجویز خدا توجه کنید

فرشته‌ای او را لمس کرد و گفت، برخیز و چیزی بخور. او به اطراف نگاه کرد و دید که کنار سرش مقداری نان پخته شده روی زغال‌های داغ و یک کوزه آب است. به زندگی ادامه بده.

.تسلیم نشو. به زندگی ادامه بده. او خورد و آشامید و دوباره دراز کشید.

فرشته خداوند بار دیگر برگشت، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و غذا بخور، زیرا سفر برای تو زیاد است و «او خسته شده است»

.او از نظر جسمی تحلیل رفته. از نظر روحی افسرده است. چیزی برای خوردن پیدا کن

بنابراین، برای ما، بسیاری از اوقات، تجویز صرفاً به دست گرفتن زمام زندگی، انجام کارهای عادی، و شروع به نگاه به آینده است. الیاس به گذشته نگاه می‌کرد، به یک پیروزی بزرگ، به تهدیدی که جانش را تهدید می‌کرد. اکنون فرشته می‌گوید، به آینده نگاه کن.

آماده شو. سفری در پیش داری. حالا، برای من جالب است که ما نمی‌دانیم چرا او این سفر خاص را انتخاب کرد.

او که با آن غذا تقویت شده بود، ۴۰ روز و ۴۰ شب سفر کرد تا به حوریب، کوه خدا، رسید. من تعجب می‌کنم که آیا منظور ایلیا این بود که بهتر است به جایی برگردم که کل این ماجرای عهد از آنجا شروع شد. باز هم، نمی‌خواهم خیلی در این مورد زیاده‌روی کنم.

اما به یک معنا، این بخشی از نسخه است. به عقب برگردید. به جایی که شروع کردید فکر کنید.

به راه‌هایی که خدا خود را در زندگی شما آشکار کرده است فکر کنید. به راه‌هایی که از شما استفاده شده است فکر کنید. به راه‌هایی که خدا می‌خواهد شما را به عقب برگرداند تا به جلو ببرد فکر کنید.

نمی‌دانم. نمی‌دانم که آیا خدا به نحوی او را به این سمت هدایت کرده یا اینکه خودش این تصمیم را گرفته است. اما این سفر، و من نقشه‌ای برای آن ندارم، اما این سفر حتی از سفر قبلی هم طولانی‌تر است.

به نوعی انگار او باید به خیلی قبل برمی‌گشت. خیلی قبل‌تر از شرایط اسرائیل در آن زمان. خیلی قبل‌تر از ایزابل و آنچه که او سعی داشت در سرزمین خدا به انجام برساند.

به یک معنا، این موضوع اهمیت معنوی بیشتری نیز دارد. همانطور که به شما گفتم، این بخش از کتاب پادشاهان از اهمیت حیاتی برخوردار است. آیا یهوه خدای اسرائیل باقی خواهد ماند؟ یا بلع جایگزین او خواهد شد؟ همه اینها از کجا شروع می‌شود؟ به معنای واقعی، با عهد با ابراهیم آغاز می‌شود.

اما به ویژه در مورد عهد با قوم اسرائیل در کوه سینا. آیا ما قرار است در آن عهد زندگی کنیم؟ آیا قرار است در آن تعهداتی که در آنجا پذیرفتیم و ما را به عنوان یک قوم تثبیت کرد، زندگی کنیم یا نه؟ بنابراین، این حس واقعی وجود دارد که ما دوره‌ای را از سینا تا الیاس دیده‌ایم. آیا این عهد قرار است پابرجا بماند؟ یا قرار است باطل شود؟ بنابراین، او به غاری می‌رود.

یک بار دیگر، به ما گفته نشده که او خوابیده است، اما گفته شده که او شب را آنجا گذرانده است. پس به کلام خداوند توجه کنید. دفعه قبل در مورد کلام خداوند صحبت کردیم، همانطور که الیاس آن را دریافت کرد و بیان کرد.

دوباره کلام خداوند می‌آید. و سوال بسیار جالبی است. متن عبری تحت‌اللفظی می‌گوید، چه می‌شنوی؟ می‌توانیم چندین احتمال را برای این جمله در نظر بگیریم.

ترجمه جدید ملی و بیشتر ترجمه‌های مدرن دیگر می‌گویند، ایلیا، اینجا چه کار می‌کنی؟ این یک نکته منفی دارد، اینطور نیست؟ اینجا چه کار می‌کنی؟ من خیلی مطمئن نیستم که منفی باشد. فکر می‌کنم می‌تواند این باشد که، ایلیا، اینجا چه چیزی برای تو وجود دارد؟ اینجا چه چیزی می‌توانی یاد بگیری؟ حالا می‌تواند این باشد که، چرا به اینجا آمده‌ای؟ اما چندین احتمال وجود دارد. و او این را دو بار تکرار می‌کند.

و الیاس دو بار به این سوال پاسخ می‌دهد. و اساساً به یک شکل به آن پاسخ می‌دهد. جالب اینجاست که او کاملاً به سوال خدا پاسخ نمی‌دهد، نه؟ او نمی‌گوید، خب، من اینجا هستم تا عهد را تجدید کنم.

من انجام تا دوباره دیدگاهم رو بدست بیارم. نه. او به سوال دیگری پاسخ می‌دهد.

من برای یهوه، خدای لشکرهای آسمان، بسیار غیرت داشته‌ام. خیلی مشخص. بنی‌اسرائیل عهد تو را رد کرده‌اند.

قربانگاه‌های تو را ویران کرده‌اند. پیامبران تو را کشته‌اند. و من تنها کسی هستم که باقی مانده‌ام.

آه، دوستان، مراقب سندرم «من بیچاره» باشید. چقدر راحت روی خودمان و سختی‌ها و مشکلاتمان تمرکز می‌کنیم.

خدا می‌گوید، بیرون برو و در دهانه غار بایست. و یک بار دیگر، این کلمه است. در واقع، این سکوت است.

باد شدیدی می‌وزد. آن خدا نیست. زلزله است.

اون خدا نیست. یه آتیشه. اون خدا نیست.

و بعد از آن آمد. و عبری خیلی جالب است. به معنای واقعی کلمه صدای هیچ چیز نیست.

سکوت مطلق. و ما به مزمور ۴۶ فکر می‌کنیم. ساکت باش.

و بفهم که من خدا هستم. نه، من هیچ کدام از آن بلایا نیستم. من آتشی که بر کوه کرمل افتاد نیستم.

من آن رعد و برقی ناگهانی نیستم. من بعل نیستم. تو کی هستی؟ کلمه.

در آن سکوت، صدایی به او گفت. تفاوت بین این دو برای من جالب است. در آیه ۹، این کلام خداوند است که به او نازل شد.

در آیه ۱۳، صدایی به او گفت. نمی‌دانم که آیا در واقع، در این مورد، آن صدا قابل شنیدن بوده است یا خیر. نمی‌دانم.

اما باز هم، مسئله این است که خدا در این دنیا نیست. و او را نمی‌توان در هیچ چیز این دنیا اسیر کرد. تنها راه ارتباط او با ما از طریق کلام است.

او صحبت می‌کند. و بار دیگر، ایلیا به همان شیوه پاسخ می‌دهد. و خدا می‌گوید، از راهی که آمده‌ای برگرد.

به بیابان دمشق برو. وقتی به آنجا رسیدی، هازل را به پادشاهی ارام مسح کن. ییهو، پسر نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح کن.

و الیشع، پسر شافاط، از آبل محوله را مسح کن تا به جای تو پیامبر شود. ییهو هر که را که از شمشیر هازل رهایی یابد، خواهد کشت. الیشع هر که را که از شمشیر ییهو رهایی یابد، خواهد کشت.

و بعد، جالب اینجاست که، یه جورایی پراتز. با این حال، من هنوز هفت هزار نفر در اسرائیل دارم، همه کسانی که در برابر بعل زانو نزده‌اند، کسانی که دهانشان او را نبوسیده است. الیاس، تو تنها نیستی

بنابراین، خدا به الیاس خدمت جدیدی می‌دهد. و جالب است که مفسران در این مورد بحث می‌کنند

در واقع، الیاس فقط الیشع را مسح کرد. و این الیشع بود که هازل و بیهو را مسح کرد. پس آیا الیاس نافرمانی کرد؟ برخی در این مورد سوال می‌کنند. من فکر نمی‌کنم. دفعه قبل به شما گفتم که خدمت الیاس و الیشع در واقع یک خدمت است. و فکر می‌کنم این همان چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد

بله، الیاس، تو قراره هیزل رو تدهین کنی، اما این کار رو از طریق جانشینت انجام میدی. این یه جورایی برام جالبه. آیا من حاضرم جانشینم، در واقع، رسالت من رو انجام بده؟ یه جورایی حس انکار نفس اونجا وجود داره.

و بنابراین، من فکر نمی‌کنم که الیاس نافرمان باشد. من فکر می‌کنم، در واقع، او در مسح جانشین خود مطیع است، کسی که این خدمت را ادامه خواهد داد و آنچه را که رهبرش، در واقع، او را به انجام آن فراخوانده بود، به انجام خواهد رساند. تصویر مسح الیشع جالب است

او آشکارا مرد ثروتمندی است. او در مزرعه است. ۱۲. دسته گاو نر جلوی او هستند

کاملاً مشخص است که او و خانواده‌اش صاحبان اینجا هستند. و الیاس از راه می‌رسد و به سادگی ردایش را روی شانه‌های الیشع می‌اندازد. و الیشع می‌داند چه اتفاقی افتاده است

، او می‌گوید، بگذار پدر و مادرم را ببوسم و خداحافظی کنم، و بعد دنبالت می‌آیم. من دنبالت راه می‌روم. اوه این مضمون عالی راه رفتن که در سراسر کتاب مقدس آمده است

، خدا به ابرام می‌گوید، در حضور من راه برو و کامل شو. همان باش که برای آن ساخته شده‌ای. حالا دوباره بیا و از من پیروی کن

این همان چیزی است که عیسی به آن جوانان در ساحل جلیل گفت: از من پیروی کنید. در جای پای من گام بردارید

هر جا که من می‌روم، برو. به حرف‌هایم گوش کن. این معنای شاگردی است

الیشع گاوآهن را برید، گاوها را کشت، قربانی‌ای تقدیم کرد که مردم را سیر کرد و رفت. عیسی هنوز هم به من و شما می‌گوید، بیایید و از من پیروی کنید. هر هزینه‌ای که برای ترک گذشته لازم باشد، هر هزینه‌ای که برای ترک دارایی‌هایتان لازم باشد، بیایید و از من پیروی کنید